

خاستگاه هویتی تنش در روابط روسیه و آمریکا و تأثیر آن بر منافع جمهوری اسلامی ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۱۴

محمد شاد*

چکیده

مواجهه و تداخل منافع روسیه و ایالات متحده آمریکا در عرصه‌های گوناگون بین‌المللی، تنها منبعث از بسترها و خاستگاه‌های سیاسی نبوده و واجد ریشه‌ها و علل «شناختی - هویتی» است. این پژوهش با مروری بر ویژگی‌های هویتی و گفتمانی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و فدراسیون روسیه، به بررسی ریشه‌های تقابل پرداخته و پس از تشریح روند بروز تنش‌های هویت‌مدار در روابط دو کشور، مترصد پاسخ به این پرسش است که تشدید این تنش‌ها چه تأثیراتی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گذارده است؟ در این پژوهش از نظریه الکساندر ونت و تأکید وی بر نقش نظام معنایی حاکم بر یک نظام سیاسی و نیز تأثیر زیرساخت‌های هویتی بر سامانه ترجیحات در سیاست خارجی کشورها بهره گرفته شده است. داده‌های این پژوهش نیز با بهره‌گیری از روش اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

کلیدواژه‌ها: هویت، رسالت‌گرایی، تنش، بین‌الملل‌گرایی.

* دانشجوی دکترای مطالعات آمریکای شمالی، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

Shad_mo@ut.ac.ir

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هجدهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۴ • شماره مسلسل ۷۰

مقدمه

عرصه مواجهه و تداخل منافع روسیه و ایالات متحده آمریکا به عنوان دو نظام مستقل سیاسی، پیش از اینکه بسترها و خاستگاه‌های صرفاً سیاسی و عمل‌گرایانه داشته باشد، دارای مناسبات شناختی- هویتی بوده و ریشه در نظام معرفتی و نوع جهان‌نگری سیاسی آن‌ها دارد. باید توجه داشت که نظام سیاسی همواره یکی از متفرعات نظام معرفتی بوده و اساساً در فرآیند مواجهه نظام معرفتی با مقوله قدرت است که متولد می‌شود. از این روست که نظام سیاسی از حیث ماهوی در التزام نظری و مفهومی با قواعد نظام معرفتی حاکم بر خود قرار دارد (Viale, 2012). یکی از مسائل و دغدغه‌های عمده جهان‌نگری سیاسی به معنای اعم، تبیین نوع رابطه یک واحد سیاسی با جهان پیرامون خود است. بسته به نوع نگرش نظام هویتی حاکم، این رابطه می‌تواند در نقطه‌ای از دامنه یک طیف قرار گیرد که در یک سوی آن رابطه‌ای مرکز محور^۱ و رو به درون و در سوی دیگر رابطه‌ای پیرامون محور^۲ یا رو به بیرون قرار دارد. نحوه تجویز این رابطه در ادبیات علوم سیاسی معمولاً فرآورده‌هایی نظیر سیاست خارجی انزواگرا^۳ و سیاست خارجی مداخله‌گرا^۴ یا بین‌الملل‌گرا^۵ را بازتولید می‌نماید. دو واحد سیاسی که از منظر سیاست خارجی واجد مؤلفه‌های سیاست خارجی مداخله‌گرا هستند با در نظر داشتن محدودیت محیط کنش، به سرعت دچار تداخل منافع شده و نیاز به تعریف توازن می‌یابند.

در این مقاله بر آنیم تا با مروری بر خاستگاه هویتی و گفتمانی سیاست خارجی ایالات متحده و روسیه به بررسی ریشه‌های تنش در روابط این دو کشور پرداخته و با تشریح روندشناسی تحول در بروز تنش‌های هویت مدار به تبیین تأثیرات این وضعیت بر اهداف و منافع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته شود.

-
1. Center-oriented
 2. Periphery-oriented
 3. Isolationism
 4. Interventionism
 5. internationalism

الف. چارچوب نظری

تئوری پردازان روابط بین‌الملل نظریات گوناگونی را برای تبیین خاستگاه‌ها و انگیزه‌های رفتاری دولت‌ها در شیوه مواجهه با جهان خارج ارائه داده‌اند. والتز در اثر معروف خود «نظریه سیاست بین‌الملل» معتقد است که ساختار آنارشیک سیستم بین‌المللی است که رفتار واحدها را تعیین می‌کند و فشار ساختار آنارشیک سیستم بین‌المللی موجب می‌شود دولت‌ها فارغ از ویژگی‌های درونی یا هویتشان جملگی رفتارهایی مشابه در سیاست بین‌الملل داشته باشند (Waltz, 1979). این نحوه رفتارشناسی دولت‌ها مبتنی بر ادراک ساختاری از نظام بین‌الملل است که در آن بقای دولت در وضعیت آنارشیک، تمایزات رفتاری آن‌ها را برای خودیاری به حداقل ممکن رسانده و صرف نظر از عناصر درونی ساخت قدرت، آن‌ها را وادار به بروز رفتارهای مشابه می‌نماید. این مکتب با نوعی تقلیل‌گرایی نسبت به مسائل حوزه فرانظری، مشابهت‌کنش را اساس تولید نظریه در روابط بین‌الملل می‌داند. بنابراین در این نگرش، «ساختار شرایط محدودکننده رفتار است، یعنی ساختار مستقل از خصوصیات درونی واحدها و تعاملات میان آن‌ها، رفتار آن‌ها را تعیین می‌کند» (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

در عین حال، نگرش دیگری مطرح شد که در آن تکیه بر مسائل حوزه فرانظری اساس اندیشه‌ورزی قرار گرفت. این نگرش منتقد تقلیل‌گرایی هستی‌شناختی و عینی‌گرایی معرفت‌شناختی موجود در نظریه‌های ساختاری بود. پژوهش‌گرانی مفهوم برساخته‌بودگی روابط بین‌الملل را طرح‌ریزی نمودند. بر اساس این نگرش که به سازه‌نگاری^۱ نیز موسوم شده، سیاست بین‌الملل واقعیتی است که به شکل اجتماعی ساخته و پرداخته شده و هویت‌ها و منافع دولت را تا حد زیادی ساختارهای اجتماعی شکل می‌بخشند نه اینکه فراآزمایشی آن‌ها را به صورت اموری مسلم از بیرون بر نظام بار کند. بارزترین چهره این نگرش الکساندر ونت است. از مباحث مورد توجه در حوزه هستی‌شناختی ونت بحث «هویت‌کنش‌گران» و مسئله خود و دیگری است. او توضیح می‌دهد «که چگونه خود بر اساس برداشتی که از وضعیت دارد، نشانه‌ای برای دیگری می‌فرستد و دیگری این نشانه را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت تفسیر می‌نماید». بنابراین، هویت‌های متفاوت کنش‌گران در نظام بین‌الملل است که به

1. Constructivism

منافع آن‌ها معنا می‌بخشد. در اینجا مفهوم شناخت بین‌ذهنی در تعاملات بین‌المللی کنش‌گران مورد استفاده سازه‌نگاری قرار می‌گیرد. به بیان ونت: «ساختار جدا از فرایند یعنی رویه‌های کنش‌گران وجود ندارد» (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۲۲). ونت بر آن است که جهان اجتماعی واقعیت است، اما واقعیتی غیرمادی و در عین حال قابل شناخت (ونت، ۱۳۸۴: ۲۲۱).

بر این اساس، دولت فراگزاره دارای الزامات ساختاری نیست، بلکه هویت متعین متولدشده از کنش‌ها و فراکنش‌های درونی ملت است که در بسترهای تاریخی و جغرافیایی مختص به خود متولد می‌شود. از این منظر، هویت مهم‌ترین مؤلفه در تعیین سیاست خارجی دولت‌هاست. هویت «کیستی» دولت‌ها را تعریف می‌کند و ارجحیت‌ها و منافع دولت‌ها را شکل می‌دهد. هویت دولت‌ها بعضاً دست‌خوش تحول می‌شود و در پی آن رفتار بیرونی یا سیاست خارجی دولت‌ها نیز تغییراتی می‌نماید.

از دیدگاه ونت، هر کدام از دولت‌ها در نظام بین‌الملل نوعی هویت را برای خوشان تعریف می‌نمایند که به رفتار آن‌ها در نظام بین‌المللی شکل می‌دهد و پیش‌بینی رفتار آن‌ها را امکان‌پذیر می‌نماید. این هویت که در طول تاریخ و در تعامل با دیگر هویت‌ها شکل گرفته، عاملی مؤثر در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی است (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

هویت‌های درونی دولت‌ها گرچه ازلی و ابدی نیستند و ممکن است در رهگذر زمان بازتعریف شوند یا تغییر نمایند؛ اما هویت خود مفهومی سطحی و زودگذر نبوده و ریشه‌دار و تاریخی است. بر این اساس، در مقاله حاضر به خاستگاه هویتی تنش‌های موجود در روابط ایالات متحده و روسیه به عنوان دو بازیگر عمده و اثرگذار در نظام بین‌الملل پرداخته و اثرات آن را بر منافع، اهداف و نحوه یارگیری جمهوری اسلامی ایران تبیین می‌نمائیم.

ب. خاستگاه هویتی و گفتمانی سیاست خارجی روسیه و آمریکا

تنش در روابط روسیه و ایالات متحده دارای خصلت هویتی - شناختی بوده و از ماهیت برون‌گرا و درک توسعه‌محور این دو نظام سیاسی از سیاست خارجی نشأت می‌گیرد. اگر در حافظه تاریخی و لایه‌های ادراکی و هویتی مردمان ایالات متحده، انگاره‌هایی نظیر «مانیفست

سرنوشت^۱ و تئوری توسعه‌گرای جکسون ترنر^۲ وجود دارد که بقا و ارتقاء این سرزمین را در گرو گسترش و توسعه آن می‌بیند و آن را نیز سرنوشتی محتوم برای خود تلقی می‌نماید (Stephanson, 1996)، مشاهده می‌شود که همین گفتمان با ادبیات مشابهی در حافظه تاریخی مردمان سرزمین روسیه نیز مضمّن بوده، انگاره‌هایی نظیر «راه مخصوص روسیه»^۳ را تولید نموده است که تجلی عینی آن را نیز می‌توان در «وصیت‌نامه پتر کبیر»^۴ به نظاره نشست. مانیفستی که در آن به تصریح از ناگزیری روسیه از توسعه به ترکستان و خیوه و بخارا تا حوزه بالتیک و آتلانتیک سخن به میان آمده است (Lehovich, 1948). بسیاری بر وجوه شباهت عمیق این دو آموزه عمومی در حافظه تاریخی مردمان روسیه و آمریکا تأکید نموده‌اند.

در ایالات متحده، برون‌داد عملی این میراث گفتمانی (مانیفست سرنوشت)، تولید ایستاره‌هایی نظیر «مأموریت جهانی»^۵ و «حس رسالت»^۶ بوده است. این ایستاره‌های نوعی «استثناگرایی»^۷ را برای ادراک خودآگاه و ناخودآگاه عامه در ایالات متحده تجویز نموده و بنیان عمل سیاسی مبتنی بر هنجارهای یکجانبه‌گرایانه را بنا نهاده است (Loveman, 2010).

گزاره‌هایی نظیر آمریکای خاص، شهری بر فراز بلندی^۸، ملتی متفاوت از سایر ملل^۹، اصطلاحات پربسامدی هستند که به صورت مکرر می‌توان آن‌ها را در ادبیات عمومی ایالات متحده آمریکا یافت (Gingrich, 2011). این جمله مشهور از جان ویتروپ^{۱۰} -فرماندار ماساچوست- که در سال ۱۶۳۰ بیان شده، نمونه بارزی است که این باور را در حافظه تاریخی مردمان آمریکا، نمایندگی می‌نماید: «این عهدی میان ما و خداست... ما باید آمریکا را شهری بر فراز تپه بدانیم... چشم‌های جهانیان به سوی ماست» (Winthrop, 1996). همچنین، در برخی مقاطع استناد به «الهیات میثاقی»^{۱۱} ایالات متحده نیز نقش هم‌افزایانه‌ای در تغلیظ این باور

-
1. Manifest destiny
 2. Frederick Jackson Turner
 3. Osoby Put Russii (Особый путь России)
 4. The Testament of Peter the Great
 5. Global Mission
 6. Sense of Mission
 7. Exceptionalism
 8. City upon a Hill
 9. A Nation Like No Other
 10. John Winthrop
 11. Covenant Theology

عمومی ایفا نموده است (Richard, 2000: 294). مفاهیمی نظیر سرنوشت محتوم و استثناگرایی که برآمده از هویت تاریخی و فاهمه مشترک عامه در ایالات متحده است، اثرات خود را بر نگرش نخبگان سیاست خارجی ایالات متحده نیز گذارده است. برخی از محققان نتایج سیاسی این تعلق هویتی را در جهت‌گیری‌های سیاسی رؤسای جمهور ایالات متحده استخراج نموده و به بررسی تأثیرات این گفتمان بر ادبیات رهبران سیاسی این کشور پرداخته‌اند (Plisetskaya, 2013). اگر در ادبیات سیاسی وودرو ویلسون به عنوان رئیس جمهوری دموکرات، سیاستی تحت عنوان تلاش در راستای «ایمن‌سازی جهان برای دموکراسی»^۱ مشاهده می‌شود یا در ادبیات رونالد ریگان، به عنوان رئیس جمهوری جمهوری خواه، «مبارزه علیه امپراتوری شیطان»^۲ جواز طرح می‌یابد، ریشه در همین انگاره هویتی توسعه‌گرا، رسالت‌پایه و مداخله‌محور دارد (Stephanson, 1996).

گرچه برخی از متفکرین و سیاسیون لیبرال در ایالات متحده در مقام نظر، انتقاداتی بر اندیشه استثنابودگی و نیز توسعه‌طلبی ایالات متحده وارد نموده و آن را مشی سیاسی محافظه‌کاران تلقی نموده‌اند (Ceaser, 2012)، اما آزمون عملی سیاست خارجی ایالات متحده مبین این نتیجه کلی است که سایه نگرش رسالت‌محور و مداخله‌گرایانه در ادوار گوناگون سیاست خارجی این کشور -چه در دوره‌های حاکمیت جمهوری خواهان و چه در بازه‌های حاکمیت دموکرات‌ها- بر ادراک نخبگان ایالات متحده مستولی بوده و اثرات متنی و بینامتنی خود را بر حوزه سیاست‌گذاری خارجی به جای گذارده است.

بنابراین، باید دانست که مبنای فرهنگی و انسان‌شناختی نظام هویتی حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده، همواره از این الگوواره‌ها تبعیت نموده است. استثناگرایی آمریکایی، الگو تلقی نمودن خود برای کل جهان، قائل‌بودن نقش محافظ مشروع برای نیم‌کره غربی و اختصاص سرنوشتی محتوم و یزدانی برای ایالات متحده، جملگی خمیرمایه تاریخی «هویت ملی» و «فرهنگ عمومی» در ایالات متحده است که نظام سیاسی آن را شکل داده است (Loveman, 2010: 39).

-
1. Make the World Safe for Democracy
 2. Struggle Against the Evil Empire

در فدراسیون روسیه نیز این استثناگرایی در حافظه تاریخی و ادبیات عامه کاملاً هویداست و با دکترین «اوسوبی پوت»^۱، به معنای «راه مخصوص»، شناخته می‌شود. روسیه از دیرباز برای خود مأموریت جهانی تعریف نموده و بر اساس همین انگاره غالب است که خود را مجاز به مداخله در حوزه‌های پیرامونی دانسته و بر مبنای این فرهنگ توسعه‌گراست که بزرگ‌ترین قلمرو سرزمینی را در میان کشورهای جهان از آن خود نموده است. این محدوده جغرافیایی در طول تاریخ نه در قلمرو حاکمیت‌های غربی ادغام گردیده و نه تعلق سرزمینی به امپراتوری‌های شرقی داشته است، بلکه همواره الگوواره «راه سوم»^۲ را طرح نموده و نظام اندیشه سیاسی خود را بر استثناگرایی و خاص‌بودگی، بنا نموده است (Михайлов, 2001: 9; Бурганов, 1995).

بر اساس دکترین راه مخصوص، روسیه بازیگر مستثنا دانسته می‌شود که الگوهای منحصر به خود را تجویز کرده، روش‌های میهنی خاص را برای توسعه جهانی دنبال نموده و مدعی نظم یکتا برای جهان است (MoscowTimes, 2014, Oct 29).

اندیشمندان مختلفی در روسیه از جمله نیکلای بردیف، ولادیمیر سولوویف و ایوان ایلین مترصد تئوریزه‌نمودن استثناگرایی روسی و تمهید جواز برای پیگیری اهداف فراملی و خروج از نظام‌های هنجارساز بین‌المللی بوده‌اند (Falk, 2014; Brooks, 2014, March 3). مطابق اندیشه جهان‌گرایی و رسالت جهانی روسی، روسیه نقش لولایی و محوری در جهان ایفا نموده و باید تعادل و نظم جهانگیر مطلوب خود را بازتولید نماید که این مهم در سایه توسعه برون‌گرا محقق خواهد شد. «اوراسیانیسم»^۳ و «نئو اوراسیانیسم»^۴ آموزه‌هایی هستند که این گفتمان را نمایندگی می‌کنند و قائل به هویت مستقل روسیه از اروپا و آسیا بوده و معتقدند روسیه سرنوشتی یگانه^۵ دارد و در میانه تمدن آسیایی و اروپایی راه سومی برای توسعه، ارائه می‌دهد (Kasymov, 2011: 535). «اسلاووفیلیسم»^۶ نیز یکی از نمودهای رادیکال این نگرش

-
1. особый путь России (Special Way)
 2. Third Way (Третий путь)
 3. Euroasianism (Евразийство)
 4. neo-Eurasianism (Нео-евразийство)
 5. unique destiny
 6. Slavophilism (Славянофильстве)

در روسیه بوده و داعیه برپایی امپراتوری روسی و فراگستری ارزش‌های روسی را در جهان دارد. اسلاووفیلیسم راه روسیه را همان راه مخصوص دانسته و مدعی مبارزه با گسترش هجمه غرب است (Lipich, 2008; Engelstein, 2009).

این زیرساخت هویتی (راه مخصوص) جلوه سیاسی خود را در نظام تزاری، نظام کمونیستی و نظام فدراتیو کنونی در قالب‌های گوناگونی بروز داده؛ به طوری که فراریختگی محتواهای مختلف ناسیونالیستی، سوسیال-انترناسیونالیستی و اوراسیانیستی در این قالب پایدار هویتی، مدل‌های توسعه‌گرای تزاری، نمونه‌های مداخله‌گرای کمیترنی و کمینفورمی کمونیستی و نئو اوراسیانیسم کنونی را فرآوری نموده است.

گرچه برخی روشنفکران لیبرال در روسیه مقاومت‌های نظری در برابر این آموزه هویتی در روسیه داشته‌اند و تحرکاتی را ذیل عنوان «زاپادنی چستوا»^۱ به معنای لزوم ادغام در فرهنگ و سبک زندگی غربی تئوریزه نموده‌اند (Сухов, 2013)، اما کارنامه عملی سیاست خارجی روسیه طی چهارصد سال گذشته جز چند بازه زمانی منقطع و کوتاه، نشان‌دهنده حاکمیت غالب اندیشه مستقل و توسعه‌گرای مورد بحث است.

برخی از ناظران، این هویت برون‌گرا و توسعه‌محور را قاعده کلی و بارز در سیاست خارجی دو کشور ندانسته و به دوره‌هایی از «انزوآگرایی»^۲ در سیاست خارجی هر دو بازیگر استشهد می‌نمایند؛ حال آنکه در منظومه اندیشه سیاست خارجی هر دو، مفهوم انزوآگرایی تعریفی متفاوت و تفسیری موسع در مقایسه با تعاریف متداول و تفاسیر مضیق موجود در دانش علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دارد. این تعریف خاص موجد نوعی پراکتیسیسم سیاسی تاکتیکی و زمانمند برای تضمین حرکت رو به جلوی راهبردی و برون‌گرا در بلندمدت است. تفسیر این انزوآگرایی نیز دایره موسعی را شامل شده و تحدید حدود این انزوآگرایی، محیط و محدوده کنش‌گری خود را به نیمی از جهان تسری می‌دهد.

مطابق تعاریف موجود در دانش روابط بین‌الملل، انزوآگرایی دکترینی به معنای دور نگاه‌داشتن کشور از تحولات سیاسی خارج از مرزها و عدم ورود در مسائل جامعه بین‌الملل

1. Западничество
2. Isolationism

است (Plano & Olton, 1982: 391). نکته قابل توجه اینکه در بسیاری از دایره المعارف‌های دانش روابط بین‌الملل، در مداخل مربوط به انزوگرایی، ایالات متحده به صورت مجزا مورد بحث قرار گرفته و انزوگرایی آمریکایی به عنوان نمونه‌ای خاص مورد اشاره قرار می‌گیرد. پلانو و آلتون در تعریف این معنا، در مدخل ۵۲۱ واژه‌نامه روابط بین‌الملل خود، معتقدند ایالات متحده هیچ‌گاه منزوی نبوده و هرگز اصل «عدم مداخله»^۱ را در خصوص خاور دور و اقیانوس آرام به اندازه‌ای که درباره اروپا به کار می‌گرفت، در نظر نگرفته و به کار نبرده است (Plano & Olton, 1982: 391).

روسیه نیز همین وضعیت را در ادوار مربوط به انزوگرایی خود طی نموده و مثال‌های گوناگونی از مداخله‌گرایی را در این ادوار داشته است. برخی این نوع از انزوگرایی روسیه را به «انزوگرایی تهاجمی»^۲ تعبیر نموده‌اند که دارای تفاوت ماهوی با انزوگرایی متداول در تعاریف موجود است (Holmes & Krastev, 2014).

این تفاوت در تفسیر انزوگرایی و دوری‌جستن مقطعی از ورود به حوزه‌های بیرونی، ریشه در ماهیت و سرشت گفتمانی سیاست خارجی این دو کشور داشته و دال مرکزی آن همانا «حس رسالت» و تعلق پراتیک به الگوهای توسعه فراملی است. نکته قابل توجه اینجاست که هر دو کشور نیز این ترتیبات را در رویه عملی و اجرایی خود مبذول داشته و اگر در ایالات متحده «دکترین مونروئه»^۳ نمادی برای این وضعیت شناخته می‌شود در روسیه نیز «دکترین کاراگانف»^۴ این حالت را نمایندگی می‌نماید.

همان‌گونه که اشاره شد، یکی از مظاهر آموزه‌های بنیادین در دوره موسوم به انزوگرایی ایالات متحده، طرح «دکترین مونروئه» در سال ۱۸۲۳ میلادی است که بر اساس آن ایالات متحده با هر گونه مداخله خارجی در «نیمکره غربی»^۵ مخالفت می‌نمود و خود را نیز متعهد به عدم مداخله در مسائل خارج از حیطه نیم‌کره غربی می‌دانست. بر اساس این آموزه انزوگرایانه، سیاست‌های ایالات متحده در قبال نیمکره غربی برای یک‌ونیم قرن ترسیم

-
1. None-Involvement
 2. Aggressive Isolationism
 3. Monroe Doctrine
 4. Karaganov Doctrine
 5. Western Hemisphere

می‌شد (Plano & Olton, 1982: 393). مطابق این دکترین ایالات متحده با نیروی دریایی پاکس بریتانیکا متحد شده و ضمن تقویت تدریجی قوای نظامی خود، در مقاطع گوناگون به بهانه جلوگیری از مداخله نیروهای فراقاره‌ای به مداخله در امور داخلی کشورهای قاره آمریکا پرداخته و تجاوزهای فزاینده‌ای را به این حوزه سازمان‌دهی می‌نمود. عملیاتی نمودن فعالیت‌های براندازی در نقاط گوناگون آمریکای لاتین، مداخلات ایالات متحده در انقلاب‌های داخلی حوزه جنوبی نیمکره غربی مانند انقلاب‌های گواتمالا، السالوادور و نیکاراگوئه، از جمله این مداخلات در دوره انزوآگرایی ایالات متحده می‌باشند. جان فاستر دالاس وزیر وقت امور خارجه آمریکا در خصوص منطق دفاع از مداخله در تحولات کوبا پس از اعلام نتایج انتخابات این کشور و روی کار آمدن دولت کمونیستی، این بود که تشکیل این دولت اگرچه در قالب دموکراتیک و با رأی مردم صورت گرفته باشد، مخالف دکترین مونروئه است و این دولت به نظر او، بنا به طبیعت خود تحت نفوذ خارجی است. مشاهده می‌شود که دکترین مونروئه عملاً زیرساخت مداخله را فراهم می‌نماید. در دوره انزوآگرایی حوزه نفوذگذاری ایالات متحده در کل نیم‌کره غربی به تمامی باقی مانده و ماهیت برون‌گرای سیاست خارجی ایالات متحده را منقلب نساخته است.

اینکه این قرائت از انزوآگرایی در عرصه عمل به انحاء گوناگونی از مداخله‌گرایی منتج می‌شود، مربوط به بستر هویتی زایش آن است. پروفیسور برایان لاومن، پژوهش‌گر ارشد سیاست خارجی ایالات متحده و استاد دانشگاه سان‌دیگو نیز گزاره‌های برون‌گرای هویتی موجود در هویت ملی ایالات متحده را اصلی‌ترین منبع تولید دکترین مونروئه و تدوین سیاست خارجی آمریکا در قبال نیم‌کره غربی می‌داند: «به عقیده مردم آمریکا ایده سرنوشت محتوم آمریکا و تجلی افسانه شهری بر فراز تپه و نیز تئوری گسترش سرزمینی، با دکترین مونروئه محقق می‌شد. دکترین مونروئه عامل گسترش و الحاق سرزمینی بود و از حضور رقبای ایالات متحده در نیم‌کره غربی ممانعت می‌نمود... به طور کلی دکترین مونروئه با بهره‌گیری از مؤلفه‌های مربوط به «استثناگرایی و برتری نژادی» که در فرهنگ انگلوساکسون وجود داشت، «مأموریت تمدن‌سازی» که از امپریالیسم بریتانیا به ارث برده بود و ایده پیوریتانیستی مبنی بر ایجاد شهری بر فراز تپه که چشم همگان بدان خیره شود، بر ساخته شد...

در این مقطع ایده سرنوشت محتوم بیانگر نوعی ناسیونالیسم میهنی بود که به دنبال الحاق سرزمین های دیگر به ایالات متحده بود. این ایده به تدریج بسط داده شده و جنگ های بعدی آمریکا در آمریکای لاتین از جمله جنگ مکزیک را توجیه نمود» (Loveman, 2010: 56).

برخی محققان و پژوهشگران روابط بین الملل هم ارزی مضمونی دکترین مونروئه در ایالات متحده را با دکترین کاراگانف در روسیه مقایسه نموده و حتی برخی آن را نسخه روسی دکترین مونروئه می دانند (Kuzio, 1995: 97; Pryce, 2013: 33; Safire, 1994).

در واقع، خصلت های مشابه هویتی، منتج به ادراکات مشترک در نخبگان عرصه سیاست خارجی می شود. همان گونه که دکترین مونروئه در دوره انزوآگرایی بین المللی ایالات متحده متولد شده بود، دکترین کاراگانف نیز در دوره انزوای روسیه پا به ادبیات سیاسی این کشور نهاد. سرگی کاراگانف، در دوره ای به مشاورت ریاست جمهوری منصوب شد که جناح آتلانتیک گرا پس از هفتاد سال، حاکمیت را به دست گرفته، مترصد همگرایی با غرب بود و از سیاست انزوآگرایی روسیه و پرداختن به مشکلات اقتصاد داخلی حمایت می نمود. مخالفت شدید طیف مزبور با مشی انترناسیونالیستی حاکم بر اندیشه سیاست خارجی دوره شوروی باعث شده بود ضمن انتقاد به این نگرش، روندهای معکوس بازگشت به درون و اغماض از منافع روسیه در اقصی نقاط جهان را در دستور کار قرار دهند.

در این وضعیت، سرگی کاراگانف در پاییز سال ۱۹۹۲ به عنوان یکی از تئوریسین های مشهور سیاست خارجی در جایگاه مشاور سیاست خارجی بوریس یتسین، دکترین معروف خود را ارائه داد. بر اساس دکترین کاراگانف، روسیه باید به انحاء گوناگون از منافع شهروندان روس در «خارج نزدیک»^۱ دفاع نماید. مطابق این دکترین روسیه موظف است برای احقاق حقوق شهروندان روس تبار (که جمعیت قابل توجهی از کشورهای جداشده از روسیه پساشوروی را در بر می گیرد) در هر نقطه ای از کشورهای حوزه مستقل مشترک المنافع راسا ورود نموده و عملیات منطبق با منافع این شهروندان را اجرایی نماید (Smith, 2002: 161). بر اساس این دکترین شهروندان روس تبار ابزاری برای اعمال نفوذ و کاربست حاکمیت فراملی در منطقه

1. Near Abroad (ближнее зарубежье)

خارج نزدیک یعنی ۱۵ کشور جداشده از روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌گردند و این منطقه در عمل به عنوان «حوزه نفوذ»^۱ روسیه قلمداد می‌شود. همچنان‌که در دکترین مونروئه نیم‌کره غربی حوزه «حیط خلوت ایالات متحده»^۲ تلقی می‌شد، در دکترین کاراگانف نیز در واقع منطقه خارج نزدیک به مثابه «حیط خلوت روسیه»^۳ قلمداد شده و روسیه خود را مجاز به دخالت در تحولات آن می‌داند. جعل اصطلاح خارج نزدیک، خود به معنای عدم به رسمیت شناختن استقلال مطلق این قلمرو از حدود اعمال حاکمیت روسیه بوده و تداعی گر هویت برون‌گرای سیاست خارجی روسیه است (Safire, 1994). شایان توجه است همان‌گونه که اشاره شد، این دکترین در دوره‌ای طرح گردید که روسیه پس از چندین دهه اتخاذ سیاست‌های آفندی، ناگزیر از قرارگرفتن در موضع پدافندی بود. به هر ترتیب، ملاحظه می‌شود که حتی در این وضعیت نیز وجود هویت توسعه‌گرا و توسعه‌محور، تأثیر خود را بر سیاست‌گذاری خارجی این کشور همچنان حفظ نموده است. برخی از محققین دکترین کاراگانف را برخاسته از هویت رسالت‌گرایانه روسیه دانسته و معتقدند که در این سرزمین نیز نوعی «مانیفست سرنوشت روسی»^۴ وجود دارد که حتی در دوره انزوآگریایی، از حوزه بالتیک تا حوزه آسیای میانه را در دایره مأموریت مستقیم و بلامنازع خود دیده و محرک تولید این نوع سیاست‌هاست (Pryce, 2013: 33).

بنابراین، یک عقیده عام و ریشه‌دار در هر دو کشور وجود دارد که بر مبنای آن، ملت آن کشور همواره نقشی بزرگ و مخصوص به خود در عرصه تحولات جهانی دارا بوده و مترصد توسعه حوزه نفوذ در مناطق مختلف جهان است (Plisetskaya, 2013). هر دو کشور بر اساس آموزه‌های هویتی و نظام باوری خود، نقش‌های جهانی برای خویش قائل هستند و هر یک خود را تافته‌ای جدا از بافت نظام جهانی دانسته و مأمور درانداختن نظمی که تولیدکننده منافع و ارزش‌های مد نظر خود در نظام بین‌الملل است، می‌دانند. افزایش سیاست‌های مداخله‌گرایانه هر یک در خارج دور و یا خارج نزدیک یکدیگر وضعیت روابط را در حالت تنش‌آمیز قرار

-
1. Sphere of Influence (SOI)
 2. America's Backyard
 3. Russia's Backyard
 4. Russian Manifest Destiny

داده و حتی بعضاً منتج به مداخله نظامی می‌نماید. نمونه‌های بارزی از این وضعیت در حوزه آمریکای لاتین و در حوزه قفقاز و آسیای میانه قابل رصد است.

ج. روندشناسی تحول تنش‌های هویت‌مدار در روابط روسیه و آمریکا

با پایان معارضات دوره جنگ سرد، فروپاشی سیاسی و هویتی اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن این بازیگر توازن‌بخش، در سایه نظام تک‌قطبی، سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه ایالات متحده زمینه بروز بیشتری یافته و رویکرد آفندی و عملکرد مداخله‌گرایانه این کشور در قبال مناطق گوناگون روند فزاینده‌ای به خود گرفت. درک هژمونیک و نگرش مداخله‌گرایانه در دوره حاکمیت بوش پدر، کلینتون، بوش پسر و اوباما به اقسام گوناگون و با روش‌های مستقیم و غیرمستقیم ادامه یافت و ایالات متحده همواره روسیه را به عنوان بازیگر چالش‌گر نگرست. گرچه در برخی مقاطع همکاری‌های تاکتیکی و کوتاه‌مدت بروز نمود اما تقریباً در قاطبه اسناد مربوط به سیاست خارجی ایالات متحده، روسیه به مثابه کشور غیرمتعارف و نیز بعضاً تهدید قلمداد و معرفی شده و تغییر بنیادینی در خطوط کلی سیاست ایالات متحده در قبال روسیه مشاهده نمی‌شود. این روند تا کنون ادامه داشته و در آخرین سند امنیت ملی ایالات متحده در فوریه ۲۰۱۵ پانزده مرتبه نام روسیه تکرار شده و در سیزده مورد آن بر نقش چالشگر این کشور تأکید گردیده است (NSS, 2015 Feb). از این رو، به رغم برخی فراز و نشیب‌های موجود می‌توان ادعا نمود پس از فروپاشی شوروی، نوعی همگونی در درک نخبگان سیاست خارجی ایالات متحده در قبال روسیه وجود داشته است (Bowker & Cameron, 2014).

مایکل مک فال، سفیر پیشین آمریکا در روسیه نیز در کتاب خود «قدرت و هدف: سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال روسیه پس از جنگ سرد» معتقد است فراز و نشیب در روابط روسیه و ایالات متحده، بیشتر متأثر از طرف روس و تحولات داخلی کشور روسیه بوده است (McFaul & Goldgeier, 2003: 16). اساساً در بررسی تنش در روابط مسکو- واشنگتن سیاست خارجی روسیه، وضعیت متغیر مستقل و سیاست خارجی آمریکا، وضعیت متغیر وابسته را داشته است. طرف آمریکایی گرچه منفعل نیست و ابتکار عمل‌هایی را به خرج داده، اما در غالب موارد متأثر از وضعیت بی‌ثبات و متغیر حاکم بر سیاست‌های طرف روس بوده

است. به عنوان مثال، حاکمیت آتلانتیک‌گرایان وضعیت همکاری و حاکمیت اوراسیاگرایان وضعیت تقابل را در روابط دوجانبه رقم زده است. از این رو، مطالعه تغییر وضعیت در متغیر مستقل، راه‌گشای ادراک عمیق‌تر وضعیت حاکم بر روابط دوجانبه است.

در ادامه، ابتدا به شرح مجمل وضعیت گذار در روسیه پساشووری پرداخته و سپس به واکاوی تغییرات سیاسی ناشی از چرخش‌های هویتی در ساختار حاکمیتی روسیه و تأثیر آن بر روابط دوجانبه مسکو- واشنگتن خواهیم پرداخت.

همان‌گونه که اشاره شد، درست عکس شرایط وجود ثبات نسبی در ادراک نخبگان سیاست خارجی ایالات متحده در قبال روسیه، شرایط ناشی از فروپاشی، بر یکپارچگی دستگاه سیاست خارجی روسیه آثار بنیادینی نهاد و سیاست خارجی در روسیه را با آشفتگی و بی‌ثباتی مواجه نمود. آشفتگی و نابسامانی حاصل از گذار از شرایط پیشین به وضعیت جدید بر تمامی اجزا و ارکان حاکمیتی در روسیه تأثیر گذارده بود. با فروپاشی نظم پیشین و از دست رفتن اتوریتیه واحد در عرصه سیاست داخلی، گفتمان‌های مختلفی در قبال تنظیم روابط با دنیای خارج - به نحو عام- و ایالات متحده - به نحو خاص- ظهور نمود. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی چونان زلزله سیاسی- اجتماعی در تمام شئون سیاست داخلی و خارجی، تجلی یافته و بحران‌آفرینی نموده بود. ایجاد ابهام در نظام ارزشی جدید و انطباق‌ناپذیری عاجل افکار عمومی با شرایط نوین، نوعی تزلزل در نظام هنجاری و ساختمان باوری غالب در زیرساخت هویتی جامعه روسیه به وجود آورده بود. این آشفتگی وقوع نوعی «بحران هویت»^۱ در جامعه روسیه را رقم زده بود که تأثیر آن بر نخبگان تصمیم‌ساز در حوزه سیاست خارجی نیز ملموس و قابل دریافت بود. برخی محققین این دوره را به دوره گذار سایکودراماتیک در عرصه سیاست خارجی روسیه تعبیر نموده‌اند؛ دوره‌ای که در آن سیاست خارجی زخمی روسیه درگیر پاسخ‌گویی به «معمای هویت» تازه است (Piontkovsky, 2006: V).

در این شرایط گذار، هویت‌های متعارض گوناگون مترصد ارائه الگوی خود برای پرکردن وضعیت خلأ بودند و آموزه‌های متنوعی از جمله «اورواتلانتیسم»^۲، «اورواسیانسم»^۱،

۱. Identity Crisis

۲. Euroatlantism

«اسلاوگرایی»، «تمدن‌گرایی»، «موازنه قوا»، «قدرت بزرگ» و انواع «ملی‌گرایی» در ادبیات سیاسی روسیه طرح شد و هر یک روش‌ها و تجویزهای خود را برای مواجهه با دنیای جدید ارائه دادند (پریماکوف، ۱۳۹۱). هر یک از این مکاتب فکری تعلقات هویتی خاص داشته و به طور کلی در دامنه طیفی با دو سوی ادغام در فرآیندهای غربی یا سیاست نگاه به شرق قرار داشتند. در ادامه به تبیین روند حاکمیت این هویت‌های بعضاً متعارض در روسیه و تأثیر آن بر کاهش یا افزایش تنش در روابط روسیه- ایالات متحده خواهیم پرداخت.

۱. حاکمیت هویت‌های اوروآتلانتیک و پیگیری الگوی همگرایی و تنش‌زدایی

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، روشنفکران لیبرال در روسیه مقاومت‌های نظری در برابر آموزه هویتی غالب یعنی فرهنگ استقلال‌طلبی و رسالت‌گرایی، در روسیه داشته‌اند که به جریان مدافع «غرب‌گرایی»^۲ مشهورند. این جریان تحرکاتی را ذیل عنوان جنبش «زاپادنی چستوا»^۳ به معنای لزوم ادغام در فرهنگ و سبک زندگی غربی تئوریزه نموده بود. این نحله فکری، در طول تاریخ، با زیرساخت هویتی روسیه چندان سنخیتی نداشت و مورد اقبال عمومی قرار نگرفته بود، اما در شرایط حقارت‌های ناشی از بحران‌های انتهای دهه هشتاد میلادی، شکست سیاست‌های بی‌پشتوانه اقتصادی و مواضع مخاصمه‌جویانه و آنتاگونیستی نظام کمونیستی این نحله روشنفکری مجال طرح مواضع در ابتدای دهه نود را یافت و افکار عمومی در روسیه برای محک و آزمون هویتی تازه نسبت به این گروه کوچک، اقبال نسبی نشان داد. هسته اصلی اندیشه اوروآتلانتیسم را گزاره‌هایی همچون لزوم ادغام در فرآیندها و هنجارهای نظام‌های غربی، اصرار بر اتخاذ سیاست «تنش‌زدایی»^۴ در عرصه سیاست خارجی، تأکید بر «نهادگرایی بین‌المللی»^۵ به جای سرمایه‌گذاری بر

۱. Eurasianism

۲. Westernism

۳. Западничество

۴. Detent (разрядка)

۵. International Institutionalism (Международный Институционализм)

اتحادیه‌های محدود منطقه‌ای، تأکید بر شباهت‌های روسیه با غرب به جای ایجاد ائتلاف با کشورهای فقیر، تأکید بر انگاره «وابستگی متقابل»^۱ به جای الگوهای اقتصاد درون‌زا و تجویز رفورمیسم مذهبی و پلورالیسم سیاسی به جای تمرکزگرایی تشکیل می‌داد (Piontkovsky, 2006; Engelstein, 2009).

نماینده اصلی این گفتمان، آندره کوزیرف^۲ اولین وزیر امور خارجه روسیه پساشوروی بود. کوزیروف مترصد کاهش تنش‌ها با جهان خارج شد. در دوره او اسلاوگرایان حوزه بالتیک مورد حمایت قرار نگرفتند. جمهوری‌های پساشوروی به حال خود واگذار شدند و حاکمیت اوکراین بر شبه‌جزیره کریمه به رسمیت شناخته شد. بر مبنای اندیشه اورواتلانتیسم روسیه نه تنها نباید رابطه‌ای متخاصم با ناتو می‌داشت، بلکه باید به این سازمان می‌پیوست. در دوره مزبور روسیه به سازمان همکاری و امنیت اروپا ملحق شد و همکاری‌های خود را با سازمان‌های بین‌المللی نظیر اتحادیه اروپا، گروه هفت و سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه افزایش داد (پریماکوف، ۱۳۹۱: ۲۸). «دکترین همبستگی دموکراتیک» در این مقطع آموزه حاکم بر سیاست خارجی روسیه بود و راه نجات روسیه را نه در رودرویی بلکه در جلب نظر و همبستگی با غرب جستجو می‌نمود (Molchanov, 2002).

این در حالی بود که سیاست کلان ایالات متحده در قبال روسیه، تغییر ماهوی نیافته بود و کارگزاران سیاست خارجی آمریکا، با نگرشی محتاطانه و نه خوش‌بین به تعریف برخی پروژه‌های همکاری مشترک اقدام نمودند. در این فرصت تاریخی همکاری با رقیب، درک رئالیستی حاکم بر کابینه بوش پدر، کانون توجه خود را معطوف به کاهش توان بازدارندگی روسیه و خلع سلاح اتمی چهار بازوی آن یعنی پایگاه‌های مستقر در خاک روسیه و پایگاه‌های اوکراین، بلاروس و قزاقستان نمود (Sigal, 2000: 232). بر همین مبنای بوش پیشنهاد ملاقات با یلتسین را داده و در ژوئن ۱۹۹۲ رئیس‌جمهور روسیه را مجاب به پذیرش کاهش تسلیحات هسته‌ای نمود (بیلینگتون، ۱۳۸۵: ۳۲). به تعبیر مک فال و گلدگیر، سیاست ایالات متحده در قبال روسیه دهه نود، همچنان از الگوی مهار تبعیت می‌نمود و بیم بازگشت انترناسیونالیسم جهان‌وطنی اجازه ریسک به سیاستمداران آمریکایی را نمی‌داد (McFaul & Goldgeier, 2003).

۱. Interdependency (Взаимозависимость)

۲. Andrey Kozyrev

از این رو، در ایالات متحده همچنان نگرشی کاملاً محتاط حاکم بود و بسیاری از استراتژیست‌های آمریکایی با درک دقیق ماهیت گفتمانی حاکم بر هویت ملی روسیه نگران بازگشت دیر یا زود نگرش‌های ناسیونالیستی و انترناسیونالیستی از پس فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در قالب‌هایی جدید بودند (Odom & Dujarric, 1995; Ra'anana & Martin, 1995). از جمله این اندیشمندان زیگنیو برژینسکی بود که بر هویت تمامیت‌خواه و برون‌گرای حاکم بر ذائقه عمومی در روسیه پافشاری می‌نمود (Brzezinski, 1994). دیمیتری سیمز، چهره مشهور روس‌شناس در ایالات متحده و مشاور روسی‌الاصل ریچارد نیکسون - که بعدها نیز توسط وی به عنوان رئیس مرکز مطالعات نیکسون منصوب شد - اظهار می‌داشت که جامعه روسیه راه خود را خواهد پیمود و ادغام در فرآیندهای غربی را در نهایت بر نخواهد تافت. سیمز که ارتباط نزدیکی با اپوزیسیون غربگرا و نیز شخص بوریس یتسین داشت، با تأکید بر نقش هویت در جامعه روسیه معتقد بود امپراتوری روسیه تولدی دوباره خواهد یافت:

«فروپاشی دستگاه کمونیستی به معنای خاتمه هویت اتوکراتیک و سنت‌های امپراطوری‌مابانه در جامعه روسیه نیست. این هویت در قالبی نو، با شعارهایی بدیع و رهبرانی جدید، دوباره ظهور خواهد نمود» (Simes, 1991-92: 61).

در مقابل نگرش هویت‌گرایانه ایالات متحده به نظام سیاسی روسیه و اتخاذ سیاست‌های محتاطانه، محاسبه خوش‌بینانه تیم کوزیروف به همکاری با ایالات متحده باعث افول تجربه اوروآتلانتیسم در روسیه شد. با بروز چالش‌های اساسی در عرصه سیاست خارجی در اواسط دهه نود، دولت بوریس یتسین مجبور به بازبینی و ارزیابی مجدد سیاست خارجی خود شده و با برکناری کوزیروف جریان اوروآتلانتیسم عملاً از عرصه تنفس در حیات سیاسی روسیه منفصل شد (Kasymov, 2011).

پروفسور آندری تسیگانکوف، تاریخ‌نگار و پژوهشگر ارشد روابط بین‌الملل معتقد است: «تجربه عملی حاکمیت گفتمان نهادگرایی بین‌المللی و تنش‌زدایی با غرب، با افزایش منازعات نظامی در پیرامون و داخل روسیه مواجه شد. نیروهای چچن از جانب غرب مورد حمایت ضمنی قرار گرفتند. گسترش ناتو به سوی مرزهای روسیه روز به روز افزایش یافت.

نگرش شبه‌مخاصمه‌جویانه برخی جمهوری‌های سابق شوروی نسبت به روسیه تشدید شد. شرایط بالکان ناگهان به وضعیت شعله‌وری رسید، به نحوی که این گفتمان دیگر توان ارائه چشم‌اندازی برای مواجهه با این وضعیت را نداشت. استراتژی کلان این طیف مبنی بر همکاری چندجانبه با غرب، نقص‌های خود را نمایان ساخت. در نتیجه، سایر مکاتب سیاست خارجی جای این مکتب را گرفتند» (Tsygankov, 1997: 250).

گفتمان هویت غرب‌گرا تنها دو سال یعنی از اوت ۱۹۹۱ تا دسامبر ۱۹۹۲ حاکمیت داشت. ناهم‌خوانی هویت غرب‌گرا با زیرساخت هویتی دگرستیز جامعه روسیه، برتافتن عمومی شرایط حاصل از نظم یکجانبه‌گرای موجود، انطباق‌ناپذیری فرهنگی افکار عمومی روسیه با پذیرش فرادستی قدرت هژمون و نیز ناتوانی روشنفکران لیبرال در ادراک لایه‌های پنهان و رئالیسم تهاجمی حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده به رغم وجود سیاست‌های اعلامی تعاملی، باعث شد این نحله روشنفکری متحمل شکست شده و توان ادامه زیست سیاسی بیش از دو سال را نیابد. بعدها ولادیمیر لوکین^۱ کوشید با تأسیس «حزب» اقدام به بازیابی میراث آتلانتیسیم نماید که او نیز موفق نبود.

۲. دوره حاکمیت هویت‌های اوراسیانیست و پیگیری الگوی موازنه قوا

همان‌گونه که پیشتر مورد بحث قرار گرفت، سیاست خارجی روسیه خصلت گفتمانی و هویتی داشته و ریشه در سنت‌های فکری- فرهنگی عمیق در این سرزمین دارد. پس از گذشت دو سال از حاکمیت جناح آتلانتیک‌گرا، پیش‌بینی دیمتری سیمیز، قرین صحت از آب درآمد و حاکمیت هویت‌های عاریتی غرب‌مدار در روسیه به درازا نپایید. به دلایل پیش‌گفته، یلتسین خود مجبور به تعدیل مواضعش شد و کاراگانف را به عنوان مشاور در امور سیاست خارجی منصوب نمود. کاراگانف که پیشتر به دکتربین مشهور او اشاره شد، نگرشی میانه را وارد ادبیات سیاسی وقت نمود. دکتربین او به تلویح خطوط حوزه نفوذ روسیه را مشخص نموده و مجوز مداخله در این قلمرو را برای روسیه به رسمیت می‌شناخت. کاراگانف جهان‌نگری سیاسی انزواگرایانه را برنمی‌تافت و برای روسیه استقلال عمل قائل بود. وی در خصوص یگانگی

۱. Vladimir Lukin

هویت ملی روس معتقد است که روسیه دارای هویت و ژنتیک تمدنی مخصوص به خود است و راه یگانه خود را خواهد پیمود (Karaganov, 2013).

یکی دیگر از چهره‌های تأثیرگذار در این برهه یوگنی پریماکف است. او با برکناری کوزیروف، سکان وزارت امور خارجه را به دست گرفت و تغییرات بنیادین در آن ایجاد کرد. او از چهره‌های مشهور مدافع هویت استقلال‌گرایانه روسیه بوده و معتقد به لزوم خاتمه «یکجانبه‌گرایی»^۱ آمریکامحور و تغییر هندسه نظام بین‌الملل به سوی «چندجانبه‌گرایی»^۲ است. پریماکوف به آموزه‌های بنیادین اورواسیان‌یسم متمایل بود، مخالفت شدید با گسترش ناتو به سمت شرق و حوزه نفوذ روسیه داشت و ملتزم به لزوم گسترش همکاری‌های خارجی با کشورهای بلوک شرق سابق در راستای منافع روسیه بود (Heintz, 2015).

او در همان سال‌ها «دکترین موازنه» خود را با تأکید بر مثلث راهبردی روسیه، چین و هند در راستای کاهش قدرت کنش‌گری ایالات متحده ارائه داد (Chandra, 2010). در نگرش او ادغام در فرآیندهای اروپایی موجب حاشیه‌ای شدن روسیه شده و روسیه را درگیر موانع عدم مطابقت هویتی با فرهنگ و تمدن آتلانتیک خواهد نمود (پریماکوف، ۱۳۹۱: ۶۸). حضور افرادی چون کاراگانف و پریماکوف به معنای خاتمه سیاست اورآتلانتیستی و آغاز نگرشی تازه در سیاست خارجی روسیه بود. این افراد به هویت اورواسیان‌یستی در روسیه نزدیک‌تر بودند. به این ترتیب بود که اورواسیان‌یسم مدرن از حیث اندیشه و هویت جایگزین اورآتلانتیسم شد.

اورواسیان‌یسم کلاسیک نیز مانند اورواسیان‌یسم مدرن، در وضعیت دیالکتیک و بازتابی در پاسخ به هویت مهاجم متولد شده بود (Wiederkehr, 2007). اورواسیان‌یسم کلاسیک در پاسخ به هجمه هویت پان‌ترکیسم امپراطوری عثمانی - که در قرن نوزدهم میلادی به وجود آمده و مترصد یکپارچه‌سازی تمامی هویت‌های ترک در مناطق قفقاز شمالی، جنوبی، کریمه و آسیای میانه بود - شکل گرفته بود (Landau, 1995).

اورواسیان‌یسم کلاسیک مدعی هویت کاملاً مستقل روسیه از اروپا و فرهنگ غرب است و در تنازع تام با فرهنگ‌های بیگانه قرار دارد. اندیشمندان این نحله بعضاً با استناد به نظریه «قلب

۱. Unilateralism

۲. Multilateralism

سرزمینی^۱ هالفورد مکیندر، روسیه و حوزه پیرامونی آن (اوروآسیا) را قلب سرزمینی جهان می‌دانند که مبدأ بسیاری از تحولات در عرصه جهانی بوده است. از جمله این اندیشمندان روس می‌توان به نیکولای تروبتسکی^۲ و نیکولای بردیف^۳ اشاره نمود (Jackson, 2003). در واقع، در میراث هویتی اوروآسیانیسم روسیه به عنوان دولت-ملت معمولی ترسیم و تصویر نشده، بلکه «تمدنی با راه مخصوص به خود»^۴ دانسته می‌شود که نباید با کشوری مثل بریتانیا یا آلمان مقایسه شود، بلکه باید به عنوان هویتی هم‌سنگ کل تمدن آتلانتیک به آن نگریسته شود (Shnirelman, 2009).

اوروآسیانیسم مدرن هسته‌های مفهومی اوروآسیانیسم کلاسیک را در بر گرفته و تنها برخی ملاحظات عمل‌گرایانه را به آن می‌افزاید. اوروآسیانیسم نگرشی کاملاً «پادستیز»^۵ نسبت به هویت‌های به اصطلاح «دگر»^۶ داشته و بیشترین تأکید خود را بر خاص‌بودگی و استقلال هویتی روسیه متمرکز ساخته است. از این روست که در تضاد و تباین قطعی با نگرش اوروآتلانتیسم قرار دارد. این هویت پادستیز طبعاً نوع روابط روسیه با ایالات متحده را دستخوش تنش‌های اساسی و بنیادین می‌نماید. گرچه اوروآسیانیسم در انطباق با کمونیسم قرار ندارد و همواره راه سومی میان کاپیتالیسم و کمونیسم را جستجو می‌نماید، اما در زاویه نگاهش نسبت به هویت‌های دگر و مهاجم، اشتراکاتی با کمونیسم اتحاد جماهیر شوروی می‌یابد.

بر اساس اندیشه اوروآسیانیسم مدرن، باید نوعی توازن پراگماتیک میان شرق و غرب به وجود می‌آمد، اما تکیه و توجه کانونی اوروآسیانیسم حوزه آسیا و همسایگان شرقی روسیه است.

ایالات متحده پس از کناررفتن کوزیروف حدس‌های آگاهانه خود را در حالت بالفعل می‌دید و تیم جدید حاکم بر دستگاه سیاست خارجی روسیه را نمایندگان جدید امپراتوری

-
۱. Heartland Theory
 ۲. Nikolai Trubetskoi
 ۳. Nikolai Berdyaev
 ۴. A Civilization In Its Own Way
 ۵. Antagonistic
 ۶. Other

روسیه می‌پنداشت. در این مقطع، ایالات متحده خط‌مشی سابق خود را به صورت جدی پیگیری می‌کرد و به تعبیری، تغییر بنیادین در آن صورت نگرفته بود (کریواخیژا، گلوشنکو و اوستافف، ۱۳۷۶: ۱۱۴).

طبیعی است با روی کار آمدن هویت‌های روس‌گرا و ملی‌گرا در روسیه شکاف روابط میان روسیه و ایالات متحده افزایش خواهد یافت. «دکترین کاراگانف» و «سند تدبیر سیاست خارجی روسیه» در سال ۱۹۹۴، دو نمود عینی از تغییر مشی سیاست خارجی روسیه و اتخاذ سیاست‌های تهاجمی در قبال مداخله‌گرایی ایالات متحده بودند. بیل کلینتون در واکنش به این دو استراتژی به غیرحقوقی بودن آن‌ها و نقض برخی اصول حقوق بین‌الملل از جمله اصل حقوقی عدم مداخله استناد نمود (MacLean, 2006).

در این دوره سیاست خارجی روسیه بر محور مخالفت با گسترش ناتو به شرق، افزایش همکاری‌های نظامی - امنیتی با رقبای ایالات متحده در شرق، افزایش تمهیدات نظامی در منطقه حاشیه نزدیک برای مقابله با حضور ایالات متحده و تأکید بر جدایی‌ناپذیری جزایر کوریل بود. ایالات متحده مترصد تداوم‌بخشی به الگوی مهار خود بود و در این راستا اقدام به توسعه محاصره ژئوپولیتیک روسیه نمود. الحاق کشورهای چک، لهستان و مجارستان در سال ۱۹۹۷ به ناتو مرزهای ناتو را به همسایگی روسیه رسانده و آرایش جدیدی را در محاسبات نظامی هر دو طرف ایجاد کرده بود (Tsygankov, 1997: 252-263). این اقدام برای اوراسیاگرایان قرینه محکمی برای اثبات سازنده‌نبودن تعامل ادعایی ایالات متحده با روسیه بود.

یک سال پس از الحاق سه کشور یادشده به ناتو یعنی در سال ۱۹۹۸، ایالات متحده در راستای تضعیف اتحادیه‌های منطقه‌ای حوزه مشترک المنافع و توازن‌بخشی به ساختارهای حامی روسیه در منطقه پیرامونی این کشور، اقدام به تمهید شرایط جهت تشکیل اتحادیه «گوام»^۱ نمود که متشکل از کشورهای گرجستان، اوکراین، آذربایجان و مولداوی بود. این اقدام آمریکا نیز خشم مقامات مسکو را برانگیخت و بیانیه شدید الحنی علیه سیاست‌های مداخله‌گرایانه ایالات متحده از سوی دفتر ریاست جمهوری روسیه صادر شد. این کشورها که بعدها ازبکستان نیز به آن‌ها افزوده شد، تبدیل به بازیگران یارگیری‌شده توسط غرب در

۱. GUAM (Georgia, Ukraine, Azerbaijan, and Moldova)

تحولات منطقه‌ای شدند که برخی در روسیه آن‌ها را «محورهای شرارت علیه روسیه»^۱ لقب داده‌اند (Kommersant, 2005). روند تشدید تنش در روابط روسیه و ایالات متحده همچنان حالت تصاعدی خود را طی می‌نمود. جدی‌ترین کشمکش در این دوره به سال ۱۹۹۹ باز می‌گردد. ناتو تحت رهبری ایالات متحده، وارد مداخله نظامی در یوگسلاوی شد. بمباران بلگراد توسط ناتو بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل، در ماه مارس سال ۱۹۹۹ آغاز شد. پس از مدتی سازمان ملل به عنوان «مداخله بشردوستانه» در این عملیات مشارکت نمود. از همان آغاز، مسکو، بمباران یوگسلاوی را اقدامی تهاجمی تلقی نمود و اولین واکنش روسیه به این اقدام، لغو حضور رسمی روسیه در نشست سازمان ملل توسط نخست‌وزیر وقت «یوگنی پریماکوف» و پس از آن تعلیق همکاری‌ها با ناتو بود. شایان توجه است که ایالات متحده در دوره کلیتون تنها به تحقق الگوی مهار از طریق بهره‌گیری از ابزارهای مرتبط با سیاست خارجی اکتفا ننموده و استراتژی فشار از داخل را با محوریت راهبرد «دموکراسی‌سازی» در دستور کار قرارداد. مخاطبین این پروژه وابستگان به جناح فکری اروآتلانتیسم، احزاب راستگرا چون یابلاکو، برخی سازمان‌های مردم‌نهاد و... بودند. بعضی از کارگزاران پروژه دموکراسی‌سازی، نهادهایی چون «بنیاد اعانه ملی برای دموکراسی»^۲ و «آژانس ایالات متحده برای توسعه بین‌الملل»^۳ بودند که فعالیت‌های آشکار و پنهان در جامعه مدنی روسیه داشتند (MacLean, 2006). بعدها یعنی پس از قائله‌ای که در انتخابات ریاست جمهوری پوتین در سال ۲۰۱۲ به بهانه تقلب به وجود آمد، فعالیت‌های این دو سازمان در روسیه تعلیق شد.

۳. حاکمیت هویت‌های نئو اوراسیانیستی و پیگیری الگوی رقابت - همکاری

نئو اوراسیانیسم^۴ قرائت به‌روز از هویت ریشه دار اوراسیانیسم در دهه نود است که جامعه عمل‌گرایانه به تن نموده و با نگرشی محافظه‌کارانه، ضمن عدم اتخاذ مواضع متصلب نسبت به

۱. Axis of Evil against Russia (Ось Зла против России)

۲. National Endowment for Democracy

۳. United States Agency for International Development

۴. Neo-Eurasianism (Неевразийство)

اروپا، بر این مبنای شکل گرفته که روسیه باید هویت خویش را بازیافته و با ضرب آهنگ جدید در پی احیای قدرت بزرگ و از دست رفته پیشین باشد. بسیاری از محققین در روسیه معتقدند با روی کار آمدن پوتین، تغلیظ گفتمان ملی‌گرای روسی و بازگشت به هویت پیشین روسیه بزرگ مسائلی بودند که متأثر از ایده‌ها و ارزش‌های نئوآوراسیانیستی متولد شده بودند (Szaszdi, 2008). تأکید بر شاخصه‌های ژئوپلیتیکی که بر اساس آن، روسیه در کانون محورهایی همچون محور کشورهای اوراسیایی، محور قرابت‌های ناگزیر جغرافیایی - تمدنی حوزه ارتودوکس - اسلام - بودیسم و پیمان‌های منطقه‌ای شرقی قرار گرفته، هسته اصلی این گفتمان را تشکیل می‌دهد و پوتین نیز از حیث نحوه ادراک آرایش قدرت در عرصه جهانی و نوع جهان‌نگری سیاسی، مستقیم و غیرمستقیم، متأثر از این آموزه است (Laruelle, 2009). ایوان دمیدوف، به عنوان یکی از چهره‌های شاخص فرهنگی تیم پوتین و رئیس بخش ایدئولوژی کمیته مرکزی حزب روسیه واحد - حزبی که مؤسس آن شخص پوتین است - صراحتاً اظهار نموده که این حزب دارای گرایش‌ها و تعلقات نظری و ایدئولوژیک به ایده نئوآوراسیانیسم است (Umland, 2008).

برخی از پژوهش‌گران معتقدند نئوآوراسیانیسم طی یک فرآیند تبدیل به گفتمان غالب در اندیشه حزب روسیه واحد و بخش‌های گسترده‌ای از جامعه روسیه شده که ریشه در ایده اتحاد اوراسیایی، دکترین دموکراسی روسی سورکوف، اتخاذ سیاست‌های میهن‌پرستانه نظیر پذیرش دکترین کاراگانف و همگرایی دولت با آموزه‌های الهیاتی کلیسای ارتودوکس دارد (Pryce, 2013). یکی از تئوریسین‌های اثرگذار و زنده در این آموزه هویتی، الکساندر دوگین است. او از افراد بسیار نزدیک به پریماکف بود که با روی کار آمدن پوتین وارد حلقه افراد نزدیک به پوتین شد (Mankoff, 2009: 67).

مطابق نئوآوراسیانیسم، روسیه و غرب به رهبری ایالات متحده، در نهایت سرنوشتی مخاصمه‌آمیز خواهند داشت، چراکه نظام‌های ارزشی - هویتی سازش‌ناپذیر دارند (Dugin, 2000). بر این اساس، منازعه برای مأموریت‌های جهانی روسیه به اتمام نرسیده و روسیه همچنان طلبه‌دار مبارزه علیه حاکمیت نوبورژوازی تحت رهبری ایالات متحده قرار دارد. دوگین معتقد است روسیه همچنان مواجه با هویت «دگر» یعنی ایالات متحده است که باید تفوق جهانی این دگر را برنتابد. بر اساس این نگرش، روسیه در ارزش‌های لیبرال منهضم

نخواهد گردید و باید در برابر آتلانتیسیم و نیز گسترش نفوذ ژئوپلیتیک ایالات متحده، موضعی تهاجمی اما واقع‌بینانه و عملیاتی داشته باشد.

به طور کلی، از اوایل ریاست جمهوری پوتین، روسیه استراتژی «رهایی از تعهد به غرب و عدم مشارکت در نظم هژمونیک غرب» را دنبال نموده است. تحولات داخلی و خارجی در تکوین هویت جدید روسیه مؤثر بوده است. به عبارتی، تحولات بین‌المللی از جمله گسترش ناتو به شرق و تلاش نومحافظه‌کاران برای افزایش شکاف در قدرت ایالات متحده و روسیه، یکجانبه‌گرایی‌های ایالات متحده در زمینه پیمان کاهش سلاح‌های استراتژیک و جنگ علیه عراق، موجب تقویت هویت جدید روسیه شده است. این هویت جدید در روسیه از حمایت عمیق و گسترده اجتماعی نیز برخوردار است (Toft, 2004: 24).

روی کار آمدن پوتین در سال ۲۰۰۰ میلادی و شکست رقبای اوراسیاگرای سنتی و اسلاو‌گرایی در تقیلائی کسب کرسی ریاست جمهوری کشور، نخستین نشانه‌های سمبلیک از کاهش تأثیرگذاری گفتمان‌های پیشین بر سیاست خارجی روسیه در دوره پس از یلتسین است. در نخستین دوره ریاست جمهوری پوتین که از سال ۲۰۰۰ آغاز شد، ترجیحات و اولویت‌های اوراسیاگرایی سنتی در سیاست خارجی روسیه کم‌رنگ و آتلانتیک‌گرایی هرچه بیشتر به حاشیه رانده شد. گرچه در اولین دوره ریاست جمهوری پوتین جهان نظاره‌گر همکاری روسیه با ایالات متحده در جنگ علیه طالبان افغانستان بود، اما این همکاری‌ها بر اساس اوراسیاگرایی و یا آتلانتیک‌گرایی استوار نبود، بلکه نمودی از سیاست‌های جدید و برآیندی از تحولات هویت درونی روسیه بودند. در دومین دوره ریاست جمهوری پوتین که از ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ به طول انجامید، روسیه بیش از چهار سال پیش‌تر از آن از غرب فاصله گرفت. در فاصله ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ که مددوف رئیس جمهوری روسیه بود، پوتین در جایگاه نخست‌وزیری پرنفوذ باقی ماند تا اینکه دگر باره در ۲۰۱۲ به ریاست جمهوری کشور برگزیده شد. حزب روسیه واحد مبتنی بر محافظه‌کاری و عمل‌گرایی مستتر در نتو اوراسیانسیم مجدداً همکاری با غرب و سیاست جدید اواما با نام سیاست بازبایی روابط موسوم به «ریست»^۱ را آزمود، اما در نهایت این الگو نیز با شکست مواجه شد. مجموع سیاست خارجی روسیه در

۱. Reset

طول دهه گذشته بیش از آنکه برآیند شخصیت پوتین باشد، متأثر از تحول هویتی روسیه در دوره پس از جنگ سرد است (Kent, 2013: 124).

نئوآوراسیانیسم بر سیاست خارجی روسیه در خصوص مسائل مختلف بین‌المللی تأثیر گذاشته است. در خصوص بحران سوریه، مسکو با شمار بسیاری از ابتکارهای ایالات متحده در این خصوص مخالفت و از بقای نظام کنونی حاکم حمایت نموده است (Hill, 2013). در واقع، نزاع بر سر سوریه بیانگر رقابت دیدگاه‌های متفاوت درباره مسائل هم‌چون تغییر نظم جهانی، مسائل ژئوپلیتیکی و بعضاً حقوق بشر، استفاده از زور و مسئولیت آن است.

در پیوند با بحران اوکراین نیز حضور ایالات متحده در خارج نزدیک برای روسیه به معنای انکار موقعیت روسیه به عنوان قدرت بزرگ و در تضاد قطعی با هویت نئوآوراسیانیستی حاکم است. تئوریسین‌های نئوآوراسیانیسم در این مقوله رأسا ورود نموده و به پوتین پیشنهاد الحاق کریمه را دادند (Newman, 2014).

بر اساس این هویت، روسیه دست کم یک قدرت بزرگ منطقه‌ای است که می‌تواند قدرتش را در خارج نزدیک به نمایش بگذارد. به عنوان مثال، حمله به اوستیای جنوبی در ۲۰۰۸ نشانه‌ای از یک قدرت بزرگ بود. در واقع، الحاق کریمه نیز پاسخی است که روسیه طی دو دهه گذشته از آن برای حفاظت از نفوذش در ایالت‌های خارج از حوزه داخلی روسیه و در راستای اثبات خود به عنوان یک قدرت بزرگ استفاده کرده است.

در مجموع باید گفت پوتین گرچه در ابتدای حاکمیت، شرایط پیگیری الگوی همکاری-رقابت را رقم زد، اما پس از تجربیات گوناگون طی پانزده سال، در نهایت، در وضعیت بسیار بغرنج قرار گرفته و تنش‌ها با تشدید تحریم‌های اقتصادی از ناحیه ایالات متحده و اتحادیه اروپا و انسداد برخی روابط سیاسی پس از بحران اوکراین به اوج خود رسید.

د. تأثیر تنش در روابط روسیه و آمریکا بر منافع و اهداف ایران

تنش در روابط روسیه و ایالات متحده، واجد خاستگاه‌های هویتی است و شباهت ساختاری با تنش‌های مقطعی و سیاسی موجود در روابط دو بازیگر معمول در عرصه مناسبات بین‌المللی ندارد. ریشه این مسئله در گرایش رسالت‌گرا و مأموریت‌محور جهانی و در

زیرساخت هویتی حاکم بر جهان‌نگری سیاسی این دو کشور قابل ره‌گیری است. جمهوری اسلامی ایران نیز که به عنوان بازیگر مستقل در عرصه نظام بین‌الملل پس از انقلاب ۱۳۵۷ در دوران جنگ سرد متولد شد، ضمن پافشاری بر عدم تعلق به دو جناح حاکم در عرصه منازعات جهانی، نگرش‌های رسالت‌محور و هویت‌گرایانه را با شعار «نه شرقی و نه غربی» در جهان‌نگری سیاسی خود مورد نظر قرار داد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷). این چارچوب نظری با نتایجی عملی نظیر پیگیری سیاست انترناسیونالیسم انقلاب اسلامی در قالب صدور الگوی انقلاب و نیز حمایت از مستضعفین جهان در برابر نظام‌های مستبد شرق‌گرا و غرب‌گرا، همراه بود.

به طبع، این عدم تعهد و نگرش واگرایانه که حاصل تباین و تضاد هویتی حاکم بود، باعث بروز نوعی تنش در روابط ایران-آمریکا و ایران-شوروی می‌شد. احیای هویت‌های اسلام‌خواهانه و پذیرش گفتمان ثالثی که امکان تسری به بیش از ۵۰ کشور در حوزه جهان اسلام را داشت، می‌توانست تبدیل به عاملی برای تغییر آرایش نظم موجود شود که هر دو بلوک به شدت از آن اعراض داشتند. مشاهده می‌شود که در مسئله جنگ ایران و عراق نوعی اشتراک دوفاکتو در مواضع رهبران دو بلوک به وجود آمده، ایالات متحده حمایت‌هایی را از رژیم بعث به عمل آورد و اتحاد جماهیر شوروی نیز از متحد سنتی خود یعنی رژیم صدام دست نکشید.

این وضعیت با نزدیک‌تر شدن به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با تغییرات و نوساناتی همراه شد و در نهایت با وقوع فروپاشی، حالت دگرگونه‌ای به خود گرفت. روسیه گرچه هویت جهان‌گرایانه خود را داشت، اما تبدیل به بازیگر ورشکسته‌ای شده بود که در مقام عمل توان کنش‌گری پیشین را نداشت. متقابلاً ایالات متحده تبدیل به قدرت یکجانبه‌گرا، تمامیت‌خواه و یکه‌تازی شده بود که نظم جدید جهانی را با داعیه فراگستری هویت‌های کاپیتالیستی و لیبرال‌دموکراتیک به سوی نظام تک‌قطبی و سلسله‌مراتبی به پیش می‌برد. جمهوری اسلامی ایران در این نبرد هویتی ترجیح می‌داد برای تعدیل و فروکاستن مواضع یکجانبه ایالات متحده، نوعی همکاری با رقبای تضعیف‌شده این کشور به طور تاکتیکی داشته باشد که به موجب آن اولاً ضریب انطباق‌پذیری و قدرت مانور جمهوری اسلامی ایران در

مناسبات نظام بین‌الملل افزایش یافته و ظرفیت تأمین منافع ملی و امنیتی آن تقویت شود و ثانیاً از امکانات رقبای ایالات متحده برای تضعیف حضور و نفوذ منطقه‌ای این کشور بهره‌برداری نماید. مشاهده می‌شود که مبتنی بر همین انگاره، جمهوری اسلامی ایران حتی در قضایایی مانند بحران چین و قره‌باغ نیز ورود جدی - به مانند مسائل فلسطین - نداشته و حتی در برخی مقاطع مترصد ایفای نقش به عنوان میانجی می‌شود. این نرمش تاکتیکی منبعت از درک راهبردی رهبران جمهوری اسلامی ایران از نحوه مواجهه با ایالات متحده به عنوان مظهر تام و بالفعل هویت متعارض چالش‌گر و راهبردی است.

نکته مهم در خصوص روابط جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه این است که همواره عامل بین‌المللی در روابط دوجانبه ایران و روسیه نقش داشته و از این پس نیز روابط دو کشور را تحت تأثیر قرار خواهد داد. با عنایت به ماهیت برگرفته از گفتمان‌های هویتی، تمایلات استراتژیک و پیوند ژئوپلیتیک دو کشور با مناسبات قدرت‌های جهانی، روابط ایران و روسیه برای تمام بازیگران عرصه روابط بین‌الملل بسیار بااهمیت است و خواه ناخواه الزاماتی نظیر حضور بازیگر سوم در روابط دوجانبه، ماهیت ترکیبی روابط و وجود مرزهای نانوشته را به همراه دارد (Шенк, 2012).

روی کار آمدن هویت نئوآوراسیانیسم و تغلیظ گفتمان‌های استقلال‌خواهانه موجبات افزایش تنش میان روسیه و ایالات متحده را فراهم آورده و به صورت خودکار باعث افزایش همگرایی میان روسیه و جمهوری اسلامی ایران می‌شود. به عنوان مثال، با انتخاب پوتین در سال ۲۰۰۰ به عنوان رئیس‌جمهور جدید روسیه، سه سند و دکترین مهم نظامی، امنیتی و سیاست خارجی در این کشور تصویب شد که تفاوت‌های ماهوی این اسناد - به خصوص دکترین نظامی - با موارد قبلی آن بیانگر بازتعریف نگاه‌های روسی نسبت موضوعات بین‌المللی در آغاز هزاره سوم بود. در دکترین نظامی جدید، روس‌ها بر این موضوع تأکید کرده بودند که از همه ابزارهای هسته‌ای و غیرهسته‌ای برای رویارویی با تهدیدها بهره خواهند گرفت. چنین فضای رقابتی از سوی روس‌ها که با دیدار پوتین از هند، چین، کوبا و کره شمالی همراه شد، به افزایش شکاف‌ها در روابط روسیه و ایالات متحده انجامید. تأثیر این مسئله در روابط جمهوری اسلامی ایران و روسیه لغو قرارداد گور - چرنومردین به طور یک‌طرفه از

سوی روس‌ها بود. این قرارداد با آمریکایی‌ها برای محدودیت همکاری‌های فنی-نظامی با ایران به امضا رسیده بود.

درست بالعکس، در مقطعی که برخی هویت‌های آمیخته که تقید ساختاری کمتری به نئوآوراسیانیسم داشت، در روسیه حاکمیت یافت، شاهد افزایش واگرایی‌ها در روابط روسیه و جمهوری اسلامی ایران بوده‌ایم. به عنوان مثال، در مقطعی که سیاست «ریست» در دستور کار مدویدف-اوباما قرار گرفت و از عمق تنش‌ها در روابط روسیه و ایالات متحده کاسته شد، برخی واگرایی‌ها در روابط روسیه و جمهوری اسلامی ایران افزایش یافت که نمونه عینی و عملی آن عدم تحویل سامانه پدافندی اس-۳۰۰ و رأی به قطعنامه نظام تحریم‌های فراگیر ۱۹۲۹ بود (Mattox, 2011). شایان توجه است که با شکست سیاست ریست و افزایش موضوعات چالشی میان روسیه و ایالات متحده از جمله بحران اوکراین، مسئله سوریه، تجهیز سامانه سپر دفاع موشکی در مرزهای شرقی، اعاده موارد حقوق بشری نظیر پرونده ماگنتسکی و...، روابط ایران-روسیه بهبود یافت و شاهد امضای قرارداد تهاثر نفتی، قرارداد احداث نیروگاه جدید در بوشهر و لغو ممنوعیت ارسال سامانه پدافندی اس-۳۰۰ به ایران بودیم.

بارزترین جلوه بین‌المللی شدن روابط ایران و روسیه در سال‌های اخیر، در روابط هسته‌ای دو کشور نمود یافته است. از آغاز این همکاری‌ها در سال ۱۹۹۵ فشارهای متعددی از سوی ایالات متحده و برخی از دیگر قدرت‌ها برای قطع این همکاری‌ها بر روسیه وارد شده و برای سال‌های متمادی روسیه یکی از بازخواست‌شوندگان در پرونده هسته‌ای ایران بود (Katcher, 2009).

آمریکا، جمهوری اسلامی ایران را تهدیدی هویت‌پایه دانسته که با تعاملات و مذاکرات سیاسی امکان مهار بنیادین آن ناممکن است. از این رو، همواره این کشور را چالشی دائمی برای خود قلمداد نموده و در اسناد راهبردی مختلف منتشرشده از سوی دولت آمریکا نیز این مسئله آشکارا مورد اشاره قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، در آخرین گزارش برآورد تهدیدات جهانی ۲۰۱۵ منتشرشده توسط دولت ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران تهدید مستمر و پایا برای منافع بلندمدت ایالات متحده ترسیم می‌شود (Worldwide Threat Assessment, 2015: 14).

ایالات متحده در مواجهه با روسیه نیز بزرگ‌ترین عامل واگرایی را مسئله هویت متجزی روسیه از نظام جهانی می‌داند. الکساندر ورشباو، سفیر اسبق ایالات متحده در مسکو در این

خصوص معتقد است: «بزرگ‌ترین مشکل در روابط ایالات متحده و روسیه، «شکاف‌های ارزشی» هستند که مانع پیش‌روی تلاش‌های دیپلماتیک و عملی سیاسی برای برطرف‌شدن اختلاف‌ها می‌شود» (Sestanovkh, 2008).

از سوی دیگر ایالات متحده آمریکا، همکاری‌های جمهوری اسلامی ایران و روسیه را به عنوان دو هویت در تعارض با نظام فرهنگی و هویتی ایالات متحده، مانع جدی بر سر سیاست‌های خود در منطقه می‌بیند و به همین دلیل تلاش‌های خود را برای ایجاد خدشه در همکاری‌های دو کشور متمرکز کرده است. این سیاست آمریکا به ویژه پس از افزایش نقش دریای خزر در تأمین امنیت انرژی در عرصه بین‌المللی و در سطح اروپا و تلاش آمریکا برای احداث خط لوله گاز به منظور کاهش وابستگی از گاز روسیه، برای دورساختن تهران و مسکو از یکدیگر تشدید شده است. اساساً پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا سعی کرد نقش خود را به عنوان بازیگر مهم در روابط جمهوری اسلامی ایران و روسیه حفظ کند، به نحوی که از سال ۱۹۹۴ به بعد، سیاست آمریکا بر مهار هم‌زمان روسیه و جمهوری اسلامی ایران استوار شد. در این راستا، آمریکا در تمام کشورهای استقلال‌یافته از اتحاد جماهیر شوروی، نمایندگی سیاسی افتتاح نمود و با سرمایه‌گذاری‌های سیاسی و علمی - تبلیغاتی گسترده، تلاش خود را در جهت نفوذ سیاسی در این جمهوری‌ها به کار بست. آمریکا برای پیشبرد اهداف خود حتی از نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، کنفرانس امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه اروپا و ناتو نیز بهره بسیاری گرفت (روی، ۱۳۸۳: ۷۵-۷۸).

بر اساس این رهیافت هویتی و درک راهبردی، رهبران دو کشور ایران و روسیه مترصد طرح‌ریزی انواعی از تشریک مساعی می‌باشند. اظهارات آیت الله العظمی خامنه‌ای در این خصوص قابل تأمل است: «جمهوری اسلامی ایران از گسترش روابط با روسیه در همه زمینه‌ها استقبال می‌کند و معتقد است ظرفیت گسترش روابط دو کشور بیش از حد کنونی است. دو کشور می‌توانند دو شریک مکمل در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، منطقه‌ای و بین‌المللی باشند... روابط ما با روسیه روابط خوبی است. روس‌ها به خوبی می‌دانند اگر در ایران دولت طرفدار آمریکا بر سر کار بود، چه به روزشان می‌آمد. ما منافع مشترکی با آن‌ها داریم؛ در آسیای میانه، در خاورمیانه و در خود این منطقه منافع مشترکی با آن‌ها داریم... همان‌گونه که وجود ایران

مستقل به نفع روسیه است، وجود روسیه مقتدر هم به نفع ایران است...» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۴؛ ۱۳۸۶؛ ۱۳۸۵). ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه نیز در خصوص روابط دوجانبه با جمهور اسلامی ایران معتقد است: «منافع ملت روسیه در وجود ایران قوی و مؤثر در عرصه بین‌المللی نهفته است و مسکو در خصوص همکاری‌های خود با تهران هیچ محدودیتی قائل نیست و در حال و آینده بدون هیچ تردیدی در این مسیر حرکت خواهد کرد... تهران و مسکو شرکایی قدیمی هستند و همچنان می‌توانند بی‌توجه به تنش‌های بین‌المللی به این رابطه نزدیک ادامه دهند» (پوتین، ۱۳۹۴؛ ۱۳۸۶). شایان توجه آنکه در ادبیات سیاسی نئوآوراسیانیسم مواردی نظیر «محور اتحاد تهران-مسکو» و «ایران به عنوان متحد کلیدی» وجود دارد. بر اساس این نگرش، ایران می‌تواند شریک قابل اطمینانی برای روسیه تلقی شود که قابلیت تعریف منافع مشترک راهبردی دارد (Дугин, 1999: 341). نگرش انترناسیونالیستی آموزه نئوآوراسیانیسم از حیث ماهوی نیز تفاوت‌هایی با نگرش انترناسیونالیسم شوروی در مواجهه با دین اسلام دارد. تئوریسین‌های نئوآوراسیانیسم اسلام را جزء لایتجزا و بخش معتناهی از قلمرو روسیه و حوزه اوراسیا دانسته، آن را به رسمیت می‌شناسند و حتی بعضاً بر اشتراکات قرائت ارتودوکس از دین مسیح (ع) و اسلام نیز پافشاری می‌نمایند. نئوآوراسیانیسم معتقد است باید نوعی شراکت میان مسیحیت ارتودوکس و اسلام در راستای هم‌افزایی معنوی و هم‌زیستی بین‌الادیانی فراهم آید (Рупова, 2012; Дугин, 1999). نئوآوراسیانیسم ریشه تروریسم را در گسترش اندیشه وهابیسیم دانسته و معتقد است اسلام سنتی و معتدل هیچ‌گاه منتج به خشونت نشده است (Pruse, 2013: 35). در عین حال، تفاوت نگرش ماهوی نئوآوراسیانیسم به اسلام شیعی و تفکیک قرائت آن از اسلام وهابی نیز زمینه‌هایی برای تعریف حوزه همکاری مشترک فراهم می‌آورد.

این مسئله باعث شده هیچ‌گاه روابط سعودی-روسیه به حد قابل قبول نرسد و همواره نوعی چالش در این روابط وجود داشته باشد. البته، با عنایت به واکنشی بودن سیاست روسیه در قبال کشورها و مسائل خاورمیانه، مناسبات راهبردی سعودی-آمریکا نیز باعث افزایش شکاف میان سعودی و روسیه و اقبال روسیه نسبت به جمهوری اسلامی ایران شده است.

نتیجه گیری

همان گونه که الکساندر ونت در نظریه اجتماعی سیاست بین الملل بر نقش نظام معنایی حاکم بر نظام سیاسی و نیز تأثیر زیرساخت های هویتی بر سامانه ترجیحات در سیاست خارجی کشورها تأکید می نماید، هویت برون گرا، توسعه محور و رسالت گرا نیز در نظام اجتماعی دو کشور روسیه و آمریکا، جلوه سیاسی خود را در عرصه سیاست خارجی این کشورها به تمامه به منصفه ظهور رسانده و در ادوار تاریخی گوناگون در قالب های مختلف متجلی نموده است. تنش در روابط روسیه و ایالات متحده دارای خصلت هویتی-شناختی است و از ماهیت برون گرا و درک توسعه محور این دو نظام سیاسی از سیاست خارجی نشأت می گیرد. هر دو کشور بر اساس آموزه های هویتی و نظام باوری خود، نقش های جهانی برای خویش قائل اند و خود را تافته ای جدا از بافت نظام جهانی دانسته و مأمور در انداختن نظمی که تولیدکننده منافع و ارزش های مد نظر خود در نظام بین الملل است، می دانند. افزایش سیاست های مداخله گرایانه هر یک در حوزه های نفوذ یکدیگر، وضعیت روابط را در حالت تنش آمیز قرار داده و حتی بعضاً منتج به مداخله نظامی می نماید.

نظام هویتی حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده پس از بروز تحولات جنگ جهانی دوم تغییر بنیادین نیافته و گرچه سیاست خارجی این کشور با فراز و نشیب هایی همراه بوده، اما می توان ادعا نمود که نوعی از همگونی در ماهیت بین الملل گرا و هژمونیک آن همواره وجود داشته و اشکالی از تداوم در ادراک نخبگان سیاست خارجی ایالات متحده به نحو خاص، در قبال روسیه قابل رصد است. درست عکس شرایط وجود ثبات نسبی در ادراک نخبگان سیاست خارجی ایالات متحده در قبال روسیه، شرایط ناشی از فروپاشی، بر هویت یکپارچه دستگاه سیاست خارجی روسیه آثار بنیادینی نهاد و آن را با آشفتگی و بی ثباتی مواجه نمود. آشفتگی و نابسامانی حاصل از گذار از هویت پیشین به هویت جدید، بر تمامی اجزای ارکان حاکمیت در روسیه تأثیرگذار بود. گفتمان های مختلفی در قبال تنظیم روابط با دنیای خارج -به نحو عام- و ایالات متحده -به نحو خاص- ظهور نمود. ایجاد ابهام در نظام ارزشی جدید و انطباق ناپذیری عاجل افکار عمومی با شرایط نوین، نوعی تزلزل در نظام هنجاری و ساختمان باوری غالب در زیرساخت هویتی جامعه روسیه به وجود آورد. تأثیر این بحران

هویتی در جامعه روسیه بر نخبگان تصمیم‌ساز در حوزه سیاست خارجی نیز ملموس و قابل دریافت بود.

در این شرایط گذار، هویت‌های متعارض و گوناگون مترصد ارائه الگوی خود برای پرکردن وضعیت خلأ بودند و آموزه‌های متنوعی از جمله «اوروآتلانتیسم»، «اوروآسیانیسم»، «اسلاوگرایی»، و «نئوآوراسیانیسم» در ادبیات سیاسی روسیه طرح شد و هر یک روش‌ها و تجویزهای خود را برای مواجهه با دنیای جدید ارائه دادند. جز دوره کوتاه دوساله‌ای که اوروآتلانتیسم در روسیه مورد آزمون قرار گرفت، سایر پارادایم‌های هویتی در تقابل با ایالات متحده قرار داشته‌اند و هر یک با غلظت‌های گوناگون بر حجم تنش‌ها در روابط دوجانبه افزوده‌اند. در مقطعی از دوره حاکمیت نئوآوراسیانیسم که گرایش‌های عمل‌گرایانه حاکم گردیده، پاره‌ای از موارد همکاری‌های مقطعی با ایالات متحده طراحی شده، اما در نهایت این همکاری‌ها دیری نپاییده و واگرایی‌ها روند تصاعدی خود را طی نموده است، به نحوی که پس از بحران اوکراین و اشغال شبه‌جزیره کریمه، این تنش‌ها برای اولین بار پس از جنگ سرد به اوج خود رسیده است.

جمهوری اسلامی ایران نیز که پس از انقلاب ۱۳۵۷ در دوران جنگ سرد متولد شد، ضمن پافشاری بر عدم تعلق به دو جناح حاکم در عرصه منازعات جهانی، نگرش‌های رسالت‌محور و هویت‌گرایانه را با شعار «نه شرقی و نه غربی» در جهان‌نگری سیاسی خود مطرح نظر قرار داد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی یکی از هویت‌های مهاجم فروریخت و در ازای آن، ایالات متحده سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه و یک‌تازانه خود را در جهان تثبیت نمود.

با توجه به تضادهای سیاسی ناشی از تباین هویتی روسیه و ایالات متحده و تضعیف هویت‌های متعارض شرقی، جمهوری اسلامی ایران در این نبرد هویتی ترجیح داده در راستای تعدیل و فروکاستن مواضع یکجانبه ایالات متحده، نوعی همکاری با رقبای تضعیف‌شده این کشور به طور تاکتیکی داشته باشد که به موجب آن، اولاً ضریب انطباق‌پذیری و قدرت مانور جمهوری اسلامی ایران در مناسبات نظام بین‌الملل افزایش یافته، ظرفیت تأمین منافع ملی و نیز امنیتی آن تضمین شود و ثانیاً از امکانات رقبای ایالات متحده برای تضعیف حضور و نفوذ منطقه‌ای این کشور بهره‌برداری نماید.

منابع

- آیت الله العظمی خامنه‌ای، ع. (۱۳۸۵، بهمن ۸). دیدار دبیر شورای امنیت ملی روسیه با رهبر انقلاب. بازیابی از <http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=1465>
- آیت الله العظمی خامنه‌ای، ع. (۱۳۸۶، مهر ۲۴). دیدار رئیس جمهوری روسیه با رهبر انقلاب. بازیابی از Khamenei.ir: <http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=1561>
- آیت الله العظمی خامنه‌ای، ع. (۱۳۹۴، خرداد ۱۴). بیانات در مراسم هفدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره). بازیابی از Khamenei.ir: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3341>
- بیلینگتون، ج. (۱۳۸۵). روسیه در جستجوی هویت خویش. (ایراس، مترجم) تهران: انتشارات ایراس.
- پریماکوف، ی. (۱۳۹۱). دنیا بدون روسیه. (ایراس، مترجم) تهران: انتشارات ایراس.
- پوتین، و. (۱۳۹۳، اردیبهشت ۳۱). اظهارات ولادیمیر پوتین در ملاقات با رئیس جمهور ایران. بازیابی از خبرگزاری فارس: <http://farsnews.com/Kpdj2154.c;lf1393>
- دهقانی فیروزآبادی، ج. (۱۳۸۷). سیاست خارجی رهایی‌بخش؛ نظریه انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه سیاست خارجی، سال دوم، شماره دوم.
- روی، آ. (۱۳۸۳). امنیت در آسیای مرکزی. (م. دبیری، مترجم) تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- کاراگانف، س. (۱۳۸۲، زمستان). گزارش سفر سرگی کاراگانف به جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۴۴، ۲۶۱-۲۷۴.
- کریواخیزا، گلوشنکو، & اوستافف. (۱۳۷۶، زمستان). روابط روسیه-آمریکا: برخورد منافع و امکانات بالقوه همکاری. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۰، ۱۱۱-۱۴۴.
- مشیرزاده، ح. (۱۳۸۹). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت.
- والترز، ک. (۱۳۹۳). نظریه سیاست بین‌الملل. (غ. چگینی زاده، & د. یوسفی، مترجم) تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌الملل.
- ونت، ا. (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. (م. حمیرا، مترجم) تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

منابع روسی

- Бурганов, А. (1995). *Россия перед выбором: Восток? Запад? "Особый" путь?* Казань: Рапогата.
- Дугин, А. (1999). *Основы геополитики: Геополитическое будущее России : Мыслить пространством*. Арктогея-центр.

- Липич, Т. И. (2008). К характеристике славянофильства. *Научные ведомости Белгородского государственного университета. Серия: Философия. Социология. Право*, 8(4), 151-157. Retrieved from <http://elibrary.ru/item.asp?id=15240475>
- Михайлов, А. (2001). *Портрет министра в контексте смутного времени: Сергей Степашин*. ОЛМА Медиа Групп.
- Сухов, А. Д. (2013). *Столетняя дискуссия: западничество и самобытность в русской философии*. ИФ РАН.
- Шенк, В. (2012). *США, Россия и Иран: "Путинские" Против "Бушевских"*. Ру: Нацбез.

منابع انگلیسی

- Bowker, M., & Cameron, R. (2014). *Russia After the Cold War*. Routledge.
- Brooks, D. (2014, March 3). *Putin Can't Stop*. New York Times. Retrieved from http://www.nytimes.com/2014/03/04/opinion/brooks-putin-cant-stop.html?hp&rref=opinion&_r=1
- Brzezinski, Z. (1994, March- April). The Premature Partnership. *Foreign Affairs*, 73, 67-82.
- Ceaser, J. W. (2012, Spring). The Origins and Character of American Exceptionalism. *American Political Thought: A Journal of Ideas, Institutions, and Culture, Vol.1*.
- Chandra, A. (2010). Strategic Triangle among Russia, China and India: Challenges and Prospects. *Journal of Peace Studies*.
- Dugin, A. (2000). *Osnovy Geopolitiki*. Retrieved from Arktogaia: <http://www.arctogaia.com/public/osnov>
- Engelstein, L. (2009). *Slavophile Empire: Imperial Russia's Illiberal Path*. Cornell University Press.
- Falk, W. (2014, March 7). Putin's 'Russian exceptionalism'. *The Week magazine*. Retrieved from The Week: <http://theweek.com/articles/449682/putins-russian-exceptionalism>
- Gingrich, N. (2011). *A Nation Like No Other: Why American Exceptionalism Matters*. Regnery Publishing.
- Heintz, J. (2015, June 26). Former Russian PM Yevgeny Primakov dies at 85. *WSPA*.
- Hill, F. (2013). *The Real Reason Putin Supports Assad*. Retrieved from Foreign Affairs: <http://www.foreignaffairs.com/articles/139079/fiona-hill/the-real-reason-putin-supports-assad>
- Holmes, S., & Krastev, I. (2014, Dec 10). *Russia's Aggressive Isolationism*. (V. 1. 3, Producer) Retrieved from The American Interest: <http://www.the-american-interest.com/2014/12/10/russias-aggressive-isolationism/>
- Jackson, N. J. (2003). *Russian Foreign Policy and the CIS: Theories, Debates and Actions*. New York: Routledge.
- Karaganov, S. (2013, October 2). *Why Do We Need National Identity?* . Retrieved from Russia in Global Affairs: <http://eng.globalaffairs.ru/pubcol/Why-do-we-need-national-identity-16140>
- Kasymov, S. (2011, Aug 19). Statism in Russia: The Implications for US-Russian Relations. *Journal of Slavic Military Studies*, 24, 529-552.
- Katcher, B. (2009). *Iran, and the United States*. Washington: Political and Current Affairs Commentary.
- Kent, J. M. (2013). *From separatism to theocracy : how the domestic relationship between religion and state conditions the salience of religion in foreign policy*. Doctoral dissertation. Retrieved from <https://baylor-ir.tdl.org/baylor-ir/handle/2104/8837>

- Kommersant. (2005, March 3). *Axis of Evil Shaping Against Moscow*. Retrieved from Kommersant russia daily: <http://www.kommersant.com/page.asp?id=-5141>
- Kuzio, T. (1995). *Ukrainian Security Policy*. Washington, DC: The Centre for Strategic and International Studies.
- Landau, J. M. (1995). *Pan-Turkism: From Irredentism to Cooperation*. Bloomington, Indiana: Indiana University Press.
- Laruelle, M. (2009). *Russian Eurasianism: An Ideology of Empire*. Washington, D.C.: Woodrow Wilson Center Press.
- Lehovich, D. V. (1948, Apr). The Testament of Peter the Great. *American Slavic and East European*, 7, 111-124. Retrieved from http://www.jstor.org/stable/2492188?seq=1#page_scan_tab_contents
- Loveman, B. (2010). *No Higher Law: American Foreign Policy and the Western Hemisphere since 1776*. The University of North Carolina Press.
- MacLean, G. A. (2006). *Clinton's Foreign Policy in Russia: From Deterrence and Isolation to Democratization and Engagement*. Ashgate Publishing, Ltd.
- Mankoff, J. (2009). *Russian Foreign Policy: The Return of Great Power Politics*. Maryland: Rowman & Littlefield.
- Mattox, G. A. (2011). Resetting the US–Russian relationship: is ‘cooperative engagement’ possible? *European Security*, 20, 103-116. doi:10.1080/09662839.2011.557365
- McFaul, M., & Goldgeier, J. M. (2003). *Power and Purpose: U.S. Policy toward Russia after the Cold War*. Washington, D.C.: Brookings Institution Press.
- Molchanov, M. A. (2002). *Political Culture and National Identity in Russian-Ukrainian Relations*. Texas: Texas A&M University Press.
- MoscowTimes. (2014, Oct 29, Oct 29). *More Russians Favor Soviet Than Western Form of Democracy, Poll Shows*. Retrieved from The Moscow Times: <http://www.themoscowtimes.com/news/article/more-russians-favor-soviet-than-western-form-of-democracy-poll-shows/510286.html>
- Newman, D. (2014, July 10). *Russian nationalist thinker Dugin sees war with Ukraine*. Retrieved from BBC News: <http://www.bbc.com/news/world-europe-28229785>
- NSS. (2015 Feb). *National security Strategy of U.S.* THE WHITE HOUSE. Retrieved from https://www.whitehouse.gov/sites/default/files/docs/2015_national_security_strategy.pdf
- Odom, W., & Dujarric, R. (1995). *Commonwealth or Empire? Russia, Central Asia, and the Transcaucasus*. Hudson Institute Press.
- Peunova, M. (2012). The Transfer of Ideas Along a Cultural Gradient: The Influence of the European New Right on Aleksandr Panarin’s New Eurasianism. In: et al (eds.). In A. Mammone, *Mapping the Extreme Right in Contemporary Europe: From Local to Transnational* (pp. 303-316). New York: Routledge.
- Piontkovsky, A. (2006). *East or West? Russia's Identity Crisis in Foreign Policy*. London: The Foreign Policy Centre.
- Plano, J. C., & Olton, R. (1982). *The International Relations Dictionary*. Michigan: ABC-Clio, University of Michigan.
- Plisetskaya, A. D. (2013). *America and Russian "Victory" Discourse: A conflict of cultures*. National Research University Higher School of Economics (HSE).
- Pryce, P. (2013, March). Putin’s Third Term: The Triumph of Eurasianism? *Romanian Journal of European Affairs*, Vol. 13 No. 1. Retrieved from <http://ssrn.com/abstract=2233842>
- Ra’anan, U., & Martin, K. (1995). *Russia: A Return to Imperialism?* St. Martin’s Press.
- Richard, F. (2000, Oct. Dec). strategy and the American Regime. *Comparative strategy an International Journal*, Vol 19, No 4.

- Safire, W. (1994, May 22). ON LANGUAGE; The Near Abroad. *The New York Times Magazine*. Retrieved from <http://www.nytimes.com/1994/05/22/magazine/on-language-the-near-abroad.html>
- Sestanovkh, S. (2008, November/December). What Has Moscow Done? Rebuilding U.S.-Russian Relations. *Foreign Affairs*, 87, 12-28. Retrieved from <http://www.jstor.org/stable/20699369>
- Shnirelman, V. (2009). New Racism, 'Clash of Civilizations', and Russia. In M. Laruelle, *Russian Nationalism and the National Reassertion of Russia* (pp. 125-144). New York: Routledge.
- Sigal, L. V. (2000). *Hang Separately: Cooperative Security between the United States and Russia, 1985-1994*. New York: Century Foundation.
- Simes, D. (1991-92, Winter). Russia Reborn. *Foreign Policy*, 85, 41-62.
- Smith, D. J. (2002). *The Baltic States: Estonia, Latvia and Lithuania* (Vol. Volume 11 of Postcommunist states and nations). Psychology Press.
- Stephanson, A. (1996). *Manifest Destiny: American Expansion and the Empire of Right*. Farrar, Straus and Giroux.
- Szaszdi, L. F. (2008). *Russian Civil-Military Relations and the Origins of the Second Chechen War*. New York: University Press of America.
- Toft, P. (2004). *The way of the vanquished. work in progress*. Department of Political Science, University of Copenhagen.
- Tsygankov, A. (1997, Nov). *From International Institutionalism to Revolutionary Expansionism: The Foreign Policy Discourse of Contemporary Russia* (Vol. 41(2)). Mershon International Studies Review.
- Tsygankov, A. (2006). *Russia's Foreign Policy: Change and Continuity in National Identity*. Lanham, MD: Rowman and Littlefield Publishers Inc.
- Umland, A. (2008, April 15). *Will United Russia become a fascist party?* Retrieved from Hurriyet: <http://arama.hurriyet.com.tr/arsivnews.aspx?id=-627970>
- Viale, R. (2012). *Knowledge and Politics*. Springer Science & Business Media.
- Waltz, K. N. (1979) *Theory of International Politics*. Waveland Press.
- Wiederkehr, S. (2007) Eurasianism as a Reaction to Pan-Turkism. In D. Shlapentokh, *Russia Between East and West: Scholarly Debates on Eurasianism* (pp. 39-60). Leiden Netherlands: Koninklijke Brill.
- Winthrop, J. (1996, August) *A Modell of Christian Charity (1630)*. Retrieved from Hanover Historical Texts: <http://history.hanover.edu/texts/winthmod.html>
- Worldwide Threat Assessment . (2015) *Worldwide Threat Assessment*. Office of the Director of National Intelligence.